



پیغام عشق

قسمت سیصد و شصت و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۱ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۴۲

از حق ان الظن لا یغنی رسید

مرکب ظن بر فلکها کی دوید؟

خداوند این پیام را در آیه قرآن به همگان رسانیده است که گمان و ظن، فکرهای من ذهنی، نمی تواند انسان را به حقیقت، فضای یکتایی برساند و مرکب گمان، فکرهای همانیده، کی می تواند به آسمان گشوده شده یکتایی راه یابد.

قرآن کریم، سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۶

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»

«بیشترشان فقط تابع گمانند، و گمان نمی تواند جای حق را بگیرد. هر آینه خدا به کاری که می کنند آگاه است.»

انسانها در من ذهنی به جای عدم کردن مرکز، تابع فکرهای خود و باورپرست هستند، ولی فکر نمی تواند جای خداوند را بگیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۶۲

قومی که بر بُراقِ بصیرت سفر کنند

بی ابر و بی غبار در آن مه نظر کنند

بُراق: اسب تندرو؛ مرکب هوشیاری؛ مرکبی که پیامبر در شب معراج بر آن سوار شد.

انسانهایی که با فضاگشایی روی ذات حقیقی خود قائم شده، با مرکب بینش حضور و مرکز عدم، سفر می کنند (از آن آگاه می شوند و حرکت می کنند) بدون ابر و غبار دردها و همانیدگیها به روی ماه خداوند نظر می کنند و با او یکی می شوند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۶۲

در دانه‌های شهوتی آتش زنند زود

وز دام‌گاه صعب به یک تک عبّر کنند

صعب: سخت و دشوار

تک: تاختن؛ دویدن؛ حمله

عبّر کردن: عبور کردن و گذشتن

انسان‌های فضاگشا، خیلی زود به دانه‌های شهوت، همانیدگی‌ها، آتش می‌زنند؛ یعنی با حضور ناظر و شناسایی آنها را می‌اندازند و از این دام‌گاه مشکل، فضای ذهن و همانیدگی‌ها، با یک حمله، گذر می‌کنند یعنی با فضاگشایی و تسلیم در برابر اتفاقات مرکز را عدم می‌کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۲۸

آن بلیس بی تبش مهلت همی خواهد ازو

مهلتی دادش که او را بعد فردا می‌گُشد

بلیس: مخفف ابلیس؛ به معنی شیطان

آن ابلیس، من‌ذهنی، که فضا را باز نکرده، بدون تابش عشق و نور زندگی‌ست، از خداوند برای نگه‌داشتن همانیدگی‌ها و زنده نشدن به او مهلت می‌خواهد.

«مهلتی دادش که او را بعد فردا می‌گُشد»



خداوند به او مهلت داد که او را فردا، لحظه بعد، می‌گشود؛ به عبارت دیگر همانیدگی‌ها و من‌ذهنی‌اقل و از بین رفتنی هستند، اگر با پریدن از فکری به فکر دیگر در ذهن زمان ایجاد کرده، مردن به من‌ذهنی را عقب بیندازیم، فقط درد بیشتری ایجاد می‌کنیم و بالاخره خداوند من‌ذهنی ما را خواهد کشت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۳

آن چه حق است اَقْرَب از حَبْلِ الْوَرِيد

تو فگنده تیرِ فکرت را بعید

آن کسی که از رگ گردن انسان به او نزدیک‌تر است او همان حضرت حق یعنی خداوند است. اما تا بحال کار تو این بوده است که تیر اندیشه‌ات را به مسافت‌های دوردست پرتاب کنی یعنی برای پیدا کردن خداوند، بسیار عمیق فکر می‌کنی؛ درحالی که خداوند از هر چیزی به تو نزدیک‌تر و اصل توست.

قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۗ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

«ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۴

ای کمان و تیرها برساخته

صید نزدیک و تو دور انداخته

ای کسی که کمان و تیرهای فکر و باور را فراهم آورده‌ای، روش‌ها و مکتب‌های مختلف را آزمایش کرده می‌خواهی از طریق من‌ذهنی خداوند را پیدا کنی، شکار یعنی خداوند نزدیک تو و اصل توست، اما تو تیر فکرها را به دوردست، در فضای ذهن همانیده پرتاب می‌کنی، در آنها گم می‌شوی و فضا را باز نمی‌کنی که با خدا یکی شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۵

هر که دورانداز تر، او دور تر

وز چنین گنج است او مهجور تر

هر کس تیر اندیشه و تعقل خود را دور تر پرتاب کرده، پشت سر هم بدون فضاگشایی فکر کند، مسلماً از گنج حقیقت وجود خویش، گنج حضور، زنده شدن به خدا، منطبق شدن هشیاری بر هشیاری دور تر می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۶

فلسفی خود را از اندیشه بگشت

گو: بدو، کوراست سوی گنج، پشت

من ذهنی خود را به وسیله تفکرات زائد تباه کرده است و فکر می‌کند می‌تواند با ذهن به خدا برسد. به او بگو، با شتاب بدو که وقتی می‌دوی یعنی پشت سرهم و تندتند فکر می‌کنی به گنج حقیقت، گنج حضور، پشت کرده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۷

گو: بدو، چندان که افزون می‌دود

از مراد دل جداتر می‌شود

به من ذهنی بگو بدو، یعنی تندتر فکر کن؛ چراکه هر چه تندتر و بیشتر بدود، فکر کند، از مراد و مقصود دل که گنج حضور است، جدا و دور تر می‌شود.

[ما با فکر کردن جدی و شدید به زندگی، زنده نخواهیم شد تنها راه ما تسلیم، فضاگشایی و عدم مقاومت در برابر اتفاق این لحظه است].



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۵۸

جاهدوا فینا بگفت آن شه‌ریار

جاهدوا عَنَّا نگفت ای بی‌قرار

زیرا ای من‌ذهنی پریشان‌حال، خداوند در قرآن کریم فرمود: در راه ما مجاهده کنند و هرگز نفرمود در طریق دور شدن از ما بکوشند. به عبارت دیگر با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه کار و کوشش ما در مرکز عدم، در راه خدا بوده و با فضا‌بندی، کوشش ما در فضای ذهن در راه دور شدن از خداست.

قرآن کریم، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»

کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، [تسلیم شده، فضاگشایی می‌کنند] به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم و خدا با نیکوکاران است.

[نیکوکاران کسانی هستند که در این لحظه فضا را باز کرده، خرد زندگی به فکر و عمل‌شان می‌ریزد].

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۳

دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا

زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم

من نیازمند و گدای جهان بودم اما اکنون چشمم سیر و جانم دلیر است، می‌دانم همانیدگی‌ها جان من نیستند و از کم و زیاد شدن آنها نمی‌ترسم؛ جرأت و قدرت شیر را دارم، می‌توانم همانیدگی‌هایم را شناسایی کرده بیندازم و با باز کردن فضای درون، مثل زهره که خدای شادی است، از برکت، عشق، لطافت و نیروی وحدت‌بخش زندگی برخوردار شده و آن را در جهان، پخش کنم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۹

سهل شیری دان که صفاها بشکند

شیر آن است آن که خود را بشکند

آن شیری که در جنگ، صفوف دشمن را در هم می‌شکند و حریف را شکست می‌دهد، کارش را آسان بدان؛ شیر حقیقی آن شیری است که من‌ذهنی خود را درهم شکند، همانیدگی‌هایش را شناسایی کرده بیندازد و اشتباهاتش را جبران کرده خود را از زندان ذهن برهاند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۶

هر که را هست از هوس‌ها جان پاک

زود بیند حضرت و ایوان پاک

هر کسی که جان و روانش را از هوس‌های دنیوی و همانیدگی‌ها پاک کند؛ او بی‌درنگ ایوان پاک الهی، فضای یکتایی، را مشاهده می‌کند. یعنی با خدا یکی شده و جهان را با چشم او تماشا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۹۸

چون رفیقی وسوسه‌ی بدخواه را

کی بدانی تَمَّ وَجْهَ اللَّهِ را؟

ای کسی که در من‌ذهنی چشم دلت از موهای زائد هوی و هوس یعنی همانیدگی‌ها پاک نشده است، چون همراه وسوسه‌های شیطان بدخواه، من‌ذهنی هستی، کی بدین حقیقت واقف خواهی شد که اگر مرکز انسان با فضاگشایی، عدم شود به‌هرجا که رود، ذات خداوند در آنجا متجلی است، یعنی خودش از جنس زندگی می‌شود و آن یک زندگی را در همه‌چیز و همه‌کس می‌بیند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷

تَرک کن این جبر را که بس تهی ست

تا بدانی سِرِّ سِرِّ جبر چیست

ای من ذهنی جبری، عقیده تو خالی و بی اساس ذهنی ات را در مورد جبر، رها کن؛ احوال بد، تنبلی، همانیدگی و دردهایت را به گردن دیگران نینداز، چراکه علت دردهایت عقل من ذهنی ات است.

تو به عنوان انسان اختیار داری و می توانی با فضاگشایی و عدم کردن مرکز از کنترل فکر و درد رها شوی تا راز حقیقی جبر را دریابی و آگاه شوی که جبر را ذات من ذهنی به وجود می آورد و راز آن این است که با شناسایی و انداختن همانیدگی ها و خارج شدن از ذهن می توانی به خداوند زنده شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۸۸

تَرک کن این جبر جمع مَنبَلان

تا خبر یابی از آن جبرِ چو جان

مَنبَل: تنبل؛ کاهل؛ بی کار

جبر گروه تنبلان، من های ذهنی، که روی خود کار نمی کنند و نمی خواهند عوض شوند را رها کن؛ تا با فضاگشایی از آن جبری که هم چون جان عزیز و گران قدر است یعنی بیرون آمدن از ذهن و تبدیل شدن به خدا آگاهی پیدا کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۸۹

تَرک معشوقی کُن و، کُن عاشقی

ای گمان برده که خوب و فایقی



فایق: چیره؛ مسلط؛ برتر.

ای کسی که در فکرهایت تصور می‌کنی خوب، برتر، زیبا و پیروز هستی؛ تصویر ذهنی کامل از خودت درست نکن تا دیگران تو را بپرستند و ستایش کنند، معشوق بودن خود را رها کن و عاشقی باش که من ذهنی نداشته فضا را باز می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۹۰

ای که در معنی ز شب خامش تری

گفت خود را چند جویی مشتری؟

ای کسی که براساس مرکز مادی و دردهایت حرکت کرده، برحسب باطن یعنی زنده بودن به خرد، شادی، حس امنیت، هدایت و قدرت زندگی از شب خاموش و تاریک تر هستی، تا کی می‌خواهی برای دانش، رفتار، معلومات و سخنان ذهنی‌ات خواهان پیدا کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۱

ز آن که می‌بافی، همه‌ساله بپوش

ز آن که می‌کاری، همه‌ساله بنوش

آن چیزی که همه ساله با من ذهنی می‌بافی یعنی لباس درد را بپوش و آن چه با من ذهنی می‌کاری یعنی میوه و ثمره درد و همانیدگی را بنوش.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فعلِ توست این غصّه‌های دم‌به‌دم

این بود معنی قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ



غصه‌های دم‌به‌دم نتیجه اعمال خود توست. هر لحظه انعکاس مرکز همانیده تو به صورت درد در بیرون منعکس می‌شود و این معنی قد جَفَّ الْقَلَمُ (خشک شد قلم به آن چه سزاوار بودی) می‌باشد؛ یعنی خدا مطابق با شایستگی شما حال و وضعیت این لحظه شما را تعیین می‌کند و مرکزتان در بیرون منعکس می‌شود.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ؛»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵

بر سرِ اَغیارِ چون شمشیرِ باش

هین مکنِ روباه‌بازی، شیرِ باش

نسبت به من‌های ذهنی و همانیدگی‌ها، همانند شمشیر، قاطع و بُران باش یعنی با شناسایی و حضور ناظر آن‌ها را ببنداز. ای انسانی که می‌خواهی من‌ذهنی‌ات را انداخته مرکزت را عدم کنی، در این کار هم‌چون شیر شجاع، صادق باش و روباه‌بازی نکن یعنی به من‌ذهنی خودت و دیگران رحم نکرده، تسلیم آن‌ها نشو.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۶

تا ز غیرت از تو یاران نَسْکُند

ز آن‌که آن خاران، عدوِّ این گُل‌آند

سِکَلیدن: پاره‌کردن؛ بریدن



تا یارانت که به حضور زنده‌اند و یا عارفان، از تو جدا نشوند. قانون غیرت اجازه نمی‌دهد انسانی که به زندگی زنده است با من ذهنی هم‌نشین باشد، زیرا خار من ذهنی دشمن گل حضور است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷

آتش اندر زن به گرگان چون سپند

زان که آن گرگان، عدو یوسف‌اند

تو به همانیدگی‌های مرکز آتش بزن، درست مانند اسپندی که در آتش می‌ریزی، زیرا آن گرگان (همانیدگی‌ها) دشمنان یوسف حضور هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۰

در ترازو، جو رفیق زر شده‌ست

نی از آن که جو چو زر، گوهر شده‌ست

در ترازو برای وزن کردن، «جو» در یک کفه همراه زر، طلای باارزش و گران‌بها است، اما این همراهی دلیل بر آن نمی‌شود که «جو» ارزشی همانند زر، طلا دارد. به عبارت دیگر ممکن است در درون شما هشیاری نظر، حضور و من‌ذهنی وجود داشته باشد ولی این دو شبیه و هم‌ارزش نیستند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۱

روح، قالب را کُنون هم‌ره شده‌ست

مدتی سگ، حارسِ درگه شده‌ست



روح، هشیاری که امتدادِ خداست در انسان همراهِ تن، من‌ذهنی شده است، همان‌طور که مدتی نیز سگ اصحاب کهف نگهبان در گاه شده بود، یعنی من‌ذهنی، نگهبان در گاه روح، هشیاری است ولی این همراهی دلیل بر این نیست که من‌ذهنی با روح، هشیاری و خدائیت برابر و یکسان است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بِنه بر جای هر دم را عَوْض

تا زِ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ یابی غَرَض

ای انسان، این لحظه در حال گذر است؛ بنابراین به‌جای هر لحظه از عمرت که می‌گذرد از سجده و تسلیم شدن به خدا عوض و جایگزینی برایش بگذار، این لحظه تسلیم شو، فضا را باز کن تا به مقصود اصلی زندگی که همان زنده‌شدن به خداست برسی و به او زنده شوی.

قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱۹

«كَلَّا لَا تُطِعُهُ وَّاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»

«نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.»

[هرچیزی که با من‌ذهنی می‌بینی درست نیست پس به دستور او گوش نده، فضا را باز کرده تسلیم شو تا با خدا یکی شوی.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۵

سعد دیدی، شُکر کن، ایثار کن

نحس دیدی، صَدَقَه وَاَسْتَغْفَارِ کن



اگر ستاره سعد را دیدی، با فضاگشایی، مرکزت عدم شد، افکار مثبت و سازنده‌ای به ذهنت خطور کرد، خدا را شکر کن و با از خودگذشتگی، بخشش و ارتعاش، دیگران را نیز از آن اندیشه مرکز عدم بهره‌مند کن و اگر ستاره نحس را دیدی یعنی مرکزت از جنس جسم، من ذهنی و دردهای آن شده، افکار منفی و ویرانگر به سراغت آمد، مسئولیت اشتباهات را به عهده بگیر؛ با پرهیز همانیدگی‌ها را شناسایی کرده بینداز، توبه کن، صدقه بده، از خداوند آمرزش بخواه و دوباره با فضاگشایی مرکزت را عدم کن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۶

ما کی ایم این را؟ بیا ای شاه من

طالعم مُقبل کن و، چرخِ بزن

ما چه کسی هستیم که قادر باشیم اندیشه‌های نیک داشته باشیم. ای شاه من، ای زندگی، تو بیا طالع را سعد و خوش اقبال فرما (طالع نحس و سعد از توست) تو بیا چرخ بزن، خودت را بگردان و طالع نحس من ذهنی را به طالع سعد فضای گشوده شده مبدل گردان.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۷

روح را تابان کن از انوار ماه

که ز آسیب دَنب، جان شد سیاه

روح را از انوار ماه رخسارت، روشن فرما یعنی نورت را به عنوان خورشید به من بینداز تا مرکز من با فضاگشایی آن را منعکس کند؛ چراکه روح از برخورد با انرژی بد من ذهنی تیره و مکدر می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۸

از خیال و وهم و ظن، بازش رهان



از چه و جورِ رَسَن، بازش رَهان

روح مرا از اسارت خیالات همانیده، اوهام و گمان‌های بی‌اساسِ من ذهنی رهایی بخش. و از چاه همانیدگی‌ها، اسباب‌های ذهنی، بندها، وابستگی‌ها و جور و جفایِ طناب‌های ذهنی که به‌جای رها کردنم از چاه ذهن، بیشتر مرا در آنجا حبس می‌کنند نجات ده.

با تشکر، سمیه

با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور

غزل ۳۰۱۳، برنامه ۸۷۱

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طرب سازی

باطن او جدّ جد، ظاهر او بازی

وقتی از گذشته و آینده جمع شدیم و در این لحظه ابدی که فقط ما هستیم و خدا، مستقر شدیم شادی بی سبب از درون ما می جوشد.

وقتی در برابر هر وضعیتی تسلیم می شویم، فضا را باز می کنیم تا مرکز عدم شود در این فضا ما هستیم و خدا، طرب در درون ما می جوشد و این آخرالزمان یعنی زنده شدن ما به اصلمان است؛ چراکه تنها درون جدی است و هرچه در بیرون است و ذهن می بیند و فکر می کند بازی است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۰

این جهان بازی گه است و مرگ، شب

باز گردی کیسه خالی پُر تَعَب

درست است که باید در جهان، کسب و کار داشته باشیم تا از طریق آن کسب درآمد کنیم برای زنده ماندن ولی اینها را باید مثل بازی بچه ها جدی بگیریم تا بعد از هفتاد سال زندگی نگوئیم، من که زندگی نکردم چون حواسمان مدام به بازی های جهان بود و یادمان نبود که یک وجه معنوی داریم که باید به آن پردازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۱

ترکش عمرش تهی شد عمر رفت



از دویدن در شکار سایه تفت

نه تنها درون را جدی نگرفتیم بلکه با جدی گرفتن ظاهرهای جهان، بیشتر روی اصلمان را پوشانیدیم و کار را طولانی تر کردیم. یاد نگرفتیم و از جمع تقلید کردیم. علت این که طرب خدا در ما نمی جوشد چون عقل من ذهنی داریم و با ابزارهای من ذهنی کار می کنیم. در راه معنوی حتماً باید راهنمایی مثل مولانا داشته باشیم چون بزرگان راه‌های زنده شدن به خدا را طی کرده‌اند و به نتیجه رسیدند.

مولانا می‌فرماید: در حرکت باش یعنی حواست روی خودت باشد، ناظر باش، تسلیم باش، فضاگشایی کن، همانیدگی‌ها را شناسایی کن، بینداز و درد هشیارانه آن را بکش تا مانند آب روان گرم باشی، خرد زندگی از تو عبور کند، طرب زندگی بجوشد، خلاق شوی، چهار بعدت سلامت شود؛ خلاصه، زندگی درون و بیرون روی غلطک بیفتد.

انسان من ذهنی یخ زده است فکر و عملش به ضررش است. مانع، مسئله، دشمن بینی دارد، مانند نقش روی دیوار حمام هرچند زیبا باشد ولی بی جان است.

مولانا می‌فرماید: باید مانند اسب تیزرو باشی که به صف همانیدگی‌ها بتازی، اسب تیزرو همان فضاگشایی ما است. هر لحظه خدا ما را امتحان می‌کند که چه کسی فضاگشایی و چه کسی فضا بندی می‌کند.

در جایی دیگر مولانا می‌فرماید: مانند شیر حمله کن به همانیدگی‌ها، آن‌ها را بینداز و نترس، مانند آینه‌ای باش که عیب‌ها را نشان می‌دهد و بر طرف می‌کند.

درست است که من ذهنی و هشیاری حضور در ما وجود دارد ولی در این میان من ذهنی نباید باشد چون هم سطح هشیاری حضور نیست و در کار هشیاری هم اخلال به وجود می‌آورد.

تنها عشق اصل است که زنده شدن به خداست و این زنده شدن چنان باید عمیق باشد که هر اتفاقی می‌افتد این ناظر، تکان نخورد تا هشیاری و تن ما به شادی ارتعاش کند و چه انسان خوشبختی که ناظر مرکزش است، همانیدگی‌ها را



می بیند و در تلاش است که آن‌ها را از مرکز خارج کند و می‌داند در این راه باید درد هشیارانہ بکشد و نمی‌ترسد تا به جایی برسد که هیچ همانیدگی در مرکزش نماند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴

من نمی‌گویم مرا هدیه دهید

بلکه گفتم لایق هدیه شوید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۱۳

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست

با سپاس فراوان: افسانه، اصفهان



با سلام و آرزوی سلامتی برای آقای شهبازی و عزیزان گنج حضور

به اشتراک گذاشتن تجربه‌های عملی از پیام‌های آموزنده و کاربردی آقای شهبازی، با استفاده از ابیات مولانای جان در مورد بی‌قضاوتی و بی‌مقاومتی.

در هفته‌های اخیر تمام تلاشم را در این دو مورد به کار گرفتم و با کمک زندگی و ناظر بودن بر ذهنم، خدا را شکر در بسیاری از موارد موفق بودم.

بی‌واکنشی و وادار نکردن دیگران به واکنش را از اعضای خانواده، همسر و فرزندانم، شروع کرده و در بقیه موارد در برخورد با دیگران نیز به صورت عملی آن را پیاده کردم، البته که باید لحظه به لحظه آگاه و بیدار بر ذهنم می‌بودم و این کار آسانی نبود و درد هشیارانه می‌کشیدم، باید درس‌هایی را که از این برنامه انسان‌ساز و ابیات مولانای جان آموخته‌ام، عملاً در زندگی‌ام پیاده کنم.

ابیات کمک کننده:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

گر مراقب باشی و بیدار تو

بینی هر دم پاسخ کردار تو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۱

چون مراقب باشی و گیری رسن

حاجتت ناید قیامت آمدن



با گروهی همراه بودم، یک درگیری به وجود آمد، تقریباً بیشتر افراد گروه با من ذهنی‌شان، واکنش‌های شدید از خود نشان داده و خودشان را حق به جانب گرفته و گفتند باید با نشان دادن این عکس‌العمل‌ها آن نفر دیگر را سر جایش بنشانیم و این حق ماست.

در آن موقع من که با آموزه‌های آقای شهبازی بی‌واکنشی را تمرین می‌کردم، خوشبختانه توانستم با ناظر بودن بر من ذهنی‌ام خودم را از جمع دور نگه‌داشته و با آرامش کامل، تحت تأثیر آن‌ها قرار نگیرم و با خواندن این ابیات اجازه ندادم من ذهنی‌ام از آن‌ها خو بدزدد؛ اَنْصِتُوا را رعایت کرده، فضاگشایی کرده و تسلیم بودم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت گوی او

خو بدزدد دل نهان از خوی او

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

اَنْصِتُوا را گوش کن خاموش باش

چون زبان حق نگشتی گوش باش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

لیک مقصود ازل، تسلیم توست

ای مسلمان بایدت تسلیم جست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۷

در این بحر، در این بحر، همه چیز بگنجد



مترسید، مترسید، گریبان مدرانید

تمرین عملی دیگر در مورد قضاوت نکردن:

من ذهنی‌ام در این مورد شرطی‌شدگی‌های زیادی دارد و متأسفانه به‌صورت یک عادت درآمده که با دیدن هر شخص یا در ارتباط‌های روزمره، قضاوت کرده و خیلی وقت‌ها من ذهنی‌ام خودش را حق‌به‌جانب گرفته و می‌گوید این قضاوت و ایرادگیری از دیگران خیرخواهانه است درحالی‌که این‌گونه نیست و به فرمایش آقای شهبازی، اگر بتوانم فقط ناظر و بیننده باشم و خوب و بد نکرده و قضاوت نکنم، کمک بزرگی به خودم کرده‌ام.

روی این مورد نیز با تمرکز و آگاهی بیشتر تمرین عملی کرده و به‌محض این‌که من ذهنی‌ام می‌خواهد قضاوت کند با نگاه کردن به او می‌گویم دیگر نمی‌خواهم همراهت باشم و قضاوت کنم، بسیار سخت است و درد دارد ولی خودم را متعهد به اجرای آن کرده‌ام و حاضرم درد هشیارانه بکشم و یقین دارم زندگی هم‌یاور من است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و اضطراب

اندرین حضرت ندارد اعتبار

با احترام، زهرا از مشهد



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com